

فصل نامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۳، شماره ۴۷، بهار ۱۴۰۰، صص ۱۳ - ۴۴

تاریخ دریافت: ۹۸/۵/۱۳، تاریخ پذیرش: ۹۹/۷/۳۰

(مقاله پژوهشی)

تفسیر و تحلیل معنایی پیشوند فعلی تاریخی پر /par/por/ بر پایه متون زبان و ادبیات فارسی

عبدالعزیز دولتی بخشان^۱، دکتر علی محمد مؤذنی^۲



چکیده

پیشوند فعلی پر /por/par/ و شکل‌های تغییر یافته آن (فر، فل) در فعل‌های یک پیشوندی پرستیدن، فرمودن و فعل‌های دو پیشوندی پراگندن، پراکندن، فلخمیدن و فرغانیدن، یکی از ده‌ها پیشوندی است، که به اول مصدرهای ساده در زبان فارسی و دیگر زبان‌های ایرانی، از زبان ایرانی باستان تاکنون افزوده شده و معنی خاصی را به فعل افزوده است، اما با گذر زمان و سیر تحول طبیعی زبان فارسی و عامل مهم‌تر، انتقال مرکزیت فرهنگی و سیاسی زبان فارسی از خاستگاه آن در خراسان و فرارودان به مرکز و غرب ایران (عراق عجم، آذربایجان و فارس) که عامه مردم به زبان‌هایی غیر از فارسی تکلم می‌کردند، و فقط خواص علما، شاعران و نویسندگان دوزبانه که فارسی را به عنوان زبان رسمی، آموزشی و ادبی آموخته بودند، بسیاری از مصدرهای پیشوندی، ناشناخته مانده و به کاربرد مصطلح و معمول آن‌ها در متون رسمی، ادبی و تاریخی بسنده شده است، مصدرهای ساده ستیدن (پرستیدن)، مودن (فرمودن)، گندن (آگندن، پراگندن)، میدن (خمیدن، فلخمیدن)، نیدن (غانیدن، فرغانیدن)، حتی در خراسان مهجور و متروک گردیده است. جستجوی پیشوند تاریخی «پر /par/por/» در متون مکتوب زبان فارسی و دیگر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی (مرده و رایج) و حتی همسایه (حوزه زبان سانسکریت) و گردآوری اطلاعات و تفسیر و تحلیل آن، این واژه را که صاحب نظران، در مقوله حرف انگاشته‌اند، به واژه‌ای مرکب از ریشه فعلی و پسوند (ر) ارتقاء داده است، و همچنین ده‌ها پیشوند تاریخی دیگر نیز ارزش جستجو و پژوهش را دارند.

واژه‌های کلیدی: پر /par/por/ پیشوند تاریخی، پر ریشه فعل، قید کمال و غایت، قید تأکید و تشدید، فعل دو پیشوندی، تحول معنایی پر، زبان فارسی، زبان بلوچی.

^۱ دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران

Ab.dolatibakhshan@gmail.com

moazzeni@ut.ac.ir

^۲ استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسؤول).

(ابوالقاسمی، ۱۳۷۳: ۶۶) «ابوالقاسمی پروردن را در ایرانی باستان = pari-bar-ta و pari را پیشوند فعلی، از ریشه «بر» به معنی حمل کردن آورده است». (ابوالقاسمی، محسن، ۱۳۷۳: ۴۲). «هنینگ، گیلیان، بویس و دورکین میسترنت، پرموسیدن را در پارتی = pari-mūsa و تفضلی در ایرانی باستان = pari-mūsa آورده‌اند». (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۶۶۸).

«نیبرگ، مکنزی و بیلی، پراگندن را در فارسی میانه = pari-kāna آورده‌اند». (همان، ۱۳۹۳: ۶۶۰-۶۵۹). «دارمستر، هرن و مولر، پرستیدن را در ایرانی باستان pari-štā آورده‌اند». (همان، ۱۳۹۳: ۶۵۵-۶۵۴).

چئونگ پرداختن را pari-tāxta آورده است». (همان، ۱۳۹۳: ۶۵۵-۶۵۴). «هنینگ، سالمن و هرن، پرداختن را در ایرانی باستان para-tāča آورده‌اند». «هرن، هوبشمان و سالمن، پراگندن را در ایرانی باستان para-ā-kana = آورده اند». (همان، ۱۳۹۳، ۶۵۵-۶۵۴).

«ابوالقاسمی پرداختن را در ایرانی باستان para-xaiza آورده است». (ابوالقاسمی، ۱۳۷۳: ۴۲) «بارتولمه فرمودن را در اوستایی = frā-mā(y) آورده است». (همان، ۱۳۹۳: ۲۰۲۲-۲۰۲۱)

جلال خالقی در معنی پیشوند «پُر» اشاره دقیق‌تر و مستقیم‌تری داشته است: «پُر / por: پُر کردن. > گفت پر کرده شهریار این کار / کار پُر کرده کی بود دشوار < (هفت پیکر ۱۰۹). > آب ارچه همه زلال خیزد / از خوردن پر ملال خیزد / لاف از سخن چو دُر توان زد / آن خشت بود که پُر توان زد <» (لیلی و مجنون- اصغرزاده ۲۹/۸۴ : ۳۱).

«واژه پُر به معنی زیاد، بسیار، بس، بیش (قید) نیز به کار رفته است». (هرن، هوبشمان، خالقی، ۱۳۹۴: ۱۱۳). مصدر پُردان / por-dān: بسیاردان، پرتجربه، آزموده (گروه مؤلفین، فرهنگ فارسی تاجیکی) گرچه در این چهار مصدر پُر قید فعل و تکواژ آزاد است و پیشوند نیست، اما در جایگاه قید، معنی = کامل، نهایت و بی نقص آمده است، با این تفاوت که در مصدرهای پیشوندی به عنوان پیشوند با فعل ممزوج و چسبیده است.

«ناتل خانلری در موضوع پیشوندهای مرده زبان فارسی در، مطالب مختصر و ارزنده‌ای آورده‌اند، گرچه با تعبیر مهجور، متروک، نادر و غیرقابل تفکیک از فعل ساده از آن گذشته‌اند». (ناتل خانلری، ۱۳۶۶: ۱۲۶-۱۱۶، ۴۱-۳۸) پیشوند پَر / par-a/ در زبان پهلوی کاربرد داشته،

اما امروزه پیشوند مرده به حساب می‌آید، در پرداختن /par-a-tak/ که پیشوند به تنهایی معنی و مورد استعمال جداگانه ندارد. (ر.ک: ناتل خانلری ۱۳۶۶:۲۶۱، جلد ۱)

روش تحقیق

بر مبنای توصیفی و تحلیلی که زیر مجموعه‌ی روش کتابخانه‌ای است به گونه‌ای که پس از مطالعات منابع و یادداشت برداری مطالب مورد نظر و جمع بندی آن‌ها فراهم آمده است.

مبانی تحقیق

۱. پیشوندهای فعلی فارسی که در واقع قیدند، با فاصله یا بی‌فاصله پیش از فعل می‌آید. (ر.ک: ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۱۶۱-۲۴۵) یک فعل ممکن است، دو پیشوند داشته باشد (ر.ک: همان: ۱۶۲). بسیاری از پیشوندهای فعلی ایرانی باستان به صورت در فعل‌هایی از ایران میانه غربی رسیده‌اند (ر.ک: همان: ۱۷۸). پیشوندهای فعلی فارسی دری، بازمانده پیشوندهای فعلی فارسی میانه‌اند. (ر.ک: همان: ۲۱۵)

۲. پیشوندهای فارسی دری به تبعیت از فارسی میانه، در اصل حروف اضافه یا قید بوده‌اند که با پیوستن به افعال، هویت دستوری دیگری پیدا کرده‌اند. در این جایگاه، هر چند معانی پیشین در مواردی محفوظ، مانده، غالباً با تحولات چشمگیری همراه بوده است. (ر.ک: رضایتی، دیان، ۱۳۸۳: ۳۲)

۳. بسیاری از فعل‌های ساده فارسی دری خود از ترکیب یک پیشوند با یک ریشه فعل ساخته شده‌اند، اما شاید از آغاز دوره فارسی میانه گویندگان این زبان، دیگر مرکب بودن این گونه فعل‌ها را در نمی‌یافته‌اند. البته گاهی بعضی از این فعل‌ها جدا از پیشوند در بعضی جاهای سرزمین ایران متداول بوده و در ادبیات نظم و نثر قدیم به آن صورت می‌آمده است. (ر.ک: خانلری، ۱۳۶۶: ۱۲۴).

۴. متروک شدن پیشوندهای کهن که از آغاز دوره زبان‌های ایرانی میانه، انجام یافت موجب شد که زبان (دری) به پیشوندهای تازه‌ای محتاج شود. برای این منظور غالباً از حروف‌های اضافه و قید استفاده شد. پیشوندهای فعل در فارسی دری عبارت‌اند از = ب، بر، در، اندر، باز، (وا)،

فر، فراز، فرو، فرود. (ر.ک: همان: ۱۲۴)

۵. اغلب پیشوندها در ترکیب با فعل‌های ساده معانی خاص و مستقلی به آنها می‌دهند و این امر، یعنی خروج و عدول پیشوندها از دایره دلالتی مفاهیم اولیه، به ساحت معانی جدید مجازی و گاه متنوع، توانایی آنها را در وضع و گسترش واژه‌سازی در زبان فارسی بیشتر نشان می‌دهد. (ر.ک: رضایتی، دیان، ۱۳۸۳: ۳۲)

بحث

بیان مختصری از تحول ساختواژه پر /por/par/

واژه «پر» از نظر ساخت لفظ بین زبان‌های هند و ایرانی مشترک و دارای ریشه واحدی است که در زبان‌های ایرانی به دو صورت پَر /par/ و پُر /por/ تحول لفظی و معنایی پیدا کرده است. که دو واژه پَر و پُر و اختلاف حرکت حرف اول نشانه دو جریان موازی باستانی و تاریخی تحول و تغییر در زبان‌های هندی و ایرانی است که به اختصار بیان می‌شود:

الف- واژه پوتره / puθ-r-a = مذکر، پسر (جدلی، آب زوهر، بررسی سین‌های ۶۹-۶۳)
 (پر در معنی در حصار امن خود قرار دهند، محافظت کننده) همچنین در فارسی باستان = /
 puθ-r-a = (ر.ک: رضایی باغ‌بیدی، ۱۳۹۴: ۳۷) به دو صورت تحول یافته است: ۱- پوهر
 /puh-r/ = در زبان پارتی (ر.ک: همان، ۱۳۹۴: ۳۷) و پُثره = /puθ-r-a/ = پسر، در اوستایی و
 pos, pos-ar، در پهلوی (ر.ک: واژه نامه بندهش ۱۳-۱۰۹) (ر.ک: هوبشمان، هرن، خالقی،
 ۱۳۹۴: ۱۳۰).

همچنین به پورَ /pur/ = کامل، به طور کامل، بسیار /purr-xrad/ (۸-۱۸۲) (ر.ک: قندهاری، ۱۳۹۰: ۸-۱۸۲). پُرَ /porr/ = کامل، تمام، ماه پُرَ = ماه تمام، بدر، سال پُرَ (بلوچی) = یک سال تمام (دولتی بخشان). پُرَ /porr/ در = پُرَبیاگنم، لَأْمَلَانَّ جَهَنَّمِ مِنْكُمْ اجمعین (۷=۱۸) ترجمه قرآن شنقشی (یاحق، ۱۳۸۹: ۲۵۵) پُرَه /porr-a/ = پُرَه کنت = نامواژه شهر، شهر دارای حصار کامل (دولتی بخشان). پور /pur/ = پُر، کامل (مشهد، افغانستان) = بسیار، خیلی (مشهد، افغانستان) (شالچی، امیر). پورا /pur-ā/ = ماه، ماه پر (در اصل صفت ماه است) در زبان ختنی (میرفخرایی، ۱۳۸۳: ۲۰۳). پوری /pur-i/ = تمام، کامل، همه، در اردو، پنجابی، سرائیکی، سندی

(مینگل، ۲۰۰۹: ۱۱۳). پور /pur/= فرزند در زبان فارسی.

ب- پُورُور /paōurva/= پُر، همه، رسا، در اوستایی (بهرامی، ۱۳۶۹: ۸۷۰). پثره /paθ-r-a/= در اوستایی = محافظت (ر.ک: هرن، هوشمان، خالقی، ۱۳۹۴: ۱۳۰). پتره /pat-r-a/= هندی باستان= پاس، نگهبان (ر.ک: همان، ۱۳۹۴: ۱۳۰). پتر /pat-r/= برگ درختان در سرائیکی (ر.ک: مینگل، عبدالعزیز، ۹۳) پهره /pah-r-a/= پاس، نگهبانی، در پشتو بلوچی (← GeigerEB 193). پاس، پاس شب، تحت محافظت، محاصره (← PN 99) (ر.ک: هوشمان، هرن، خالقی، ۱۳۹۴: ۱۳۰). پهرا /pah-r-ā/= پاسبانی، در اردو، پنجابی، سرائیکی (ر.ک: مینگل، ۲۰۰۹: ۴۸۵). پَرّه /parr-a/= شکار پَرّه، که با حصار و حلقه انسانی شکار را در محاصره گرفته و دایره را تنگ تر می کنند و با کمند و یا کمان به شکار آن می پردازند > از سواران پَرّه بسته به دشت/ مه ای گور سوی شاه گذشت < (ر.ک: هفت پیکر، ۱۰۷). پریاپتی /par-yāpti/= کافی، بس، بسیار /a-paryapti/= غیرکافی، کم، نابس، (جلالی نایینی، ۱۳۸۴: ۷). پریورته /parivrtta/= محصور، پرچین، حصار و بند، محوطه (ر.ک: جلالی نایینی، ۱۳۸۴: ۷). پر /por/= کنار، حاشیه. Par-e-nu= حاشیه، پرنو، کناره نان (ر.ک: سلامی، فرهنگ گویش دوانی). پَرّ /parr/= بالا آمدن، مدّ آبدریا (ر.ک: جهاننیده، ۱۳۹۶). پار /pahi-pār/= پر کردن، در پارسی میانه تورفانی (ر.ک: بویس مری، ۱۳۸۶)

زمینه‌های فرهنگی و مردم شناختی معانی واژه پر /por/par/

شناخت دقیق مناسبات زندگی شکارگری، دامداری و کوچ گردی، سایه نشینی، روستا نشینی، قلعه نشینی در کنار یافته‌های زبان شناختی و منابع و متون مکتوب، ما را به اطلاعات پیشینه بوجود آمدن و تحول واژگان و ریشه‌های فعلی یاری می‌رساند.

در این مقاله تلاش شده است علاوه بر بهره بردن از پژوهش‌های ریشه‌شناسی علمی واژگان و منابع و فرهنگ‌های زبان فارسی و دیگر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی از ملاحظات و مناسبات مردم دوران باستان که از مناسبات ذهنی مردم بلوچ که تا روزگار امروز به صفت صحراگردی و شترداری و شکار و کوچگردی شهرت داشته‌اند، خیلی دور نیست، در بازسازی شرایط و مناسبت‌های ذهنی مردم ایران در زمان باستان، در پیشنهاد واژه‌ها، اصطلاحات، نامواژه‌ها و

ریشه‌های فعلی کمک گرفته شود.

به این منظور فهرستی از عناوین و مناسبت‌های حوزه فرهنگی و مردم‌شناسی در زندگی شکارگری، دامداری، کوچگری، روستانشینی و شهرنشینی برای خلق هر معنی و مفهوم و تحول و تسری و جابجایی مفاهیم از طبیعی به ذهنی، مجازی و انتزاعی تنظیم شده است. انتقال از معنی حقیقی به معانی مجازی که در طول زمان معنی حقیقی یافته‌اند و تکرار این چرخه صدها معنی جدید به وجود آورده است.

پَر در معنی ابتدایی غار، حصار و پرچین ابتدایی برای امنیت خود، دام‌ها و کشتزارها و باغ‌های کوچک و محدود، تا دیوار، بارو و خندق گرداگرد شهرها، و هر چیز فراگیرنده همچون لباس، غلاف شمشیر و دانه‌های گیاهی، و هر چیزی که از نظر شکل ظاهری دایره مانند و دربرگیرنده، پوشاننده و محافظت کننده است، همچون = سگه، قرص نان، چاله و استخر آب، خور و خلیج که معنی مجموعه کامل و تمام را تداعی می‌کند. مهم‌ترین معنی واژه پَر /por/par/ در زبان حوزه سانسکریت، اوستایی، فارسی باستان = کمال، کامل، غایت و نهایت هر چیز بدون نقص و عیب و ایراد است، که با همین معنی مجازی به اول فعل ساده می‌آید و در نقش قید کمال و نهایت، فعل را تقویت می‌کند.

فهرست موضوعی مواردی از زمینه‌های فرهنگی و مردم‌شناختی معانی حقیقی و مجازی پَر /por/par/ و واژه‌های هم ریشه آن

مناسبت‌ها، تجربیات فرهنگی و تمدنی که مستلزم نامگذاری بوده و عناوین مردم‌شناسی در زندگی طبیعی از دوران باستان و در مراحل تحول از زندگی غارنشینی، صحراگردی و شکارگری و دامداری، زندگی در حاشیه رودهای آب شیرین، واحه‌نشینی و روستانشینی و در نهایت شهرنشینی در ساخت واژه‌ها و اصطلاحات و ریشه‌های فعلی پایه‌ای هر زبان تأثیر با تداعی حقیقی لفظ و معنی را داشته‌اند. گرچه در طول تاریخ با افزایش ظرفیت‌های زبانی و نیازمندی بیشتر به مفاهیم جدید بسیاری از الفاظ در معنی مجازی به کار رفته‌اند و گاه انتقال از معنی حقیقی به مجازی برای چند بار تکرار شده است به همین دلیل است که واژه پَر /por/par/ که به عنوان پیشوند شناخته می‌شود و پیشوندها را اغلب حرف اضافه و قید

دانسته‌اند. با مطالعه تبار ساختاری و معنوی واژه پَر /por/par/ و دریافت این نکته که واژه بر پایه ریشه فعلی سایش یافته «پ /po/pa/» ساخته است و در زبان‌های باستانی در حوزه زبان‌های هند و اروپایی رواج داشته و از آن صدها فعل، نامواژه و واژه در معانی حقیقی و مجازی ساخته شده و کاربرد یافته است، گرچه در این مقاله معرفی همه آن‌ها امکان‌پذیر نیست. اکنون، بخشی از معانی حقیقی و مجازی واژه پرو هم ریشه‌های آن و همچنین مصدرهایی که پیشوند پر /por/par/ به اول آن‌ها افزوده شده است. معرفی می‌شود:

۱. محاصره کردن، در حلقه انسانی قراردادن حیوانات برای شکار کردن: پَره =/parr-a/ شکار پره که حصار انسانی گرداگرد حیوانات برای شکار ایجاد کنند (ر.ک: هفت پیکر، ۱۰۷) پروستن =/parv-as-tan/ محاصره کردن، دور چیزی را گرفتن (ر.ک: فره وشی، ۱۳۵۴: ۵۸).

۲. محل نگهداری دام و چارپایان، اصطبل، آغل: پرز =/par-z/ در بختیاری = ۱- بوت‌های خار و شاخه‌های درختان ۲- مکان محصور و باز برای نگهداری حیوانات = برزین (ر.ک: مددی، ۱۳۹۲). پروار =/parw-ār/ طویله که پرواره، پربار، پرباره، پربال، پرباله، فروار و فرواره نیز در آمده است. (ر.ک: هوشمان، هرن، خالقی، ۱۳۹۴: ۱۱۶). پروس =/parw- as آغل بدون سقف، محل نگهداری حیوانات (حسینی موسی، ۱۳۸۶).

۳. نرده، پرچین دور پالیز و باغ فردوس (بهشت)، مترسک (ترساننده و محافظت‌کننده): پردیس =/par-dise/ در انگلیسی نیز =/par-a-dise/ بهشت برین، فردوس، سعادت. پالیز =/pāl-iz/ ۱- باغ، بوستان، گلستان. ۲- کشتزار جایی که خربزف، تربزه کاشته می‌شود. (ر.ک: گروه مؤلفین، فرهنگ فارسی تاجیکی، ۱۳۸۵). در ارمنی =/partēz/ پالیز، باغ، گلستان (ر.ک: آچاریان، ج ۳، ۶۹) (ر.ک: آیوازیان، ۱۳۷۱: ۱۵۱) پرچ =/parč/ باغ در زبان وخی (افغانستان). (ر.ک: حسن دوست، ۱۳۸۹: ۵۸۵)

۴. حصار و ظرف نگهداری محصولات کشاورزی: پرچن =/par-č-en/ (بلوچی) پرچین (دولتی بخشان) پَلّ =/pall/ (بلوچی) پرچین محدوده گردآوری محصول خرما که گواش /gwāš/ هم می‌گویند. (دولتی بخشان) تکمله الاصناف و شنگ /waš-ang/ آورده است. (ر.ک: تکمله الاصناف، ۱۳۸۵: ۱۲۱۱)

۵. دایره، چنبره، طوق، گردنبند، دست بند، النگو، غربال، دف، دهل حلقه کامل، پیچ خوردگی، انحناء، کمند، فلاخن، ریسمان، خوشه پروین و فلک، ثریا، هاله دور ماه، به رشته کشیدن مهره: پرپین /par-pin/= ماه پروین را گویند. (ر.ک: برهان قاطع، معین). پرگار /par-gār/= نام افزاریست که بنایان و نقاشان بدان دایره کشند و چنبر و طوق گردن را نیز گویند. (ر.ک: برهان قاطع) پر /par/= در parisp= در زبان ارمنی: دیوار (ر.ک: آیوازیان، ۱۳۷۱) پراز /par-āz/= دوالی که با آن چوب را به گردن گاو و رزه محکم کنند. (ر.ک: دهخدا). پرهون /parh-un/= ۱- دایره، حلقه، چنبره، هر چیز دایره شکل، طوق، هاله، خرمن ماه (ر.ک: گروه مؤلفین، فرهنگ فارسی تاجیکی، ۱۳۸۵). پرو /parw/= پروین است و آن چند ستاره است در کوهان شتر (ر.ک: برهان قاطع). پرویزن /parw-iz-an/= غربال، الک، پرویزدن= غربال کردن (ر.ک: افشار شایان، ۱۳۹۶: ۱۵۲).

۶. پُر، مملو، لبالب، پرکردن (ظرف)، تهی نشده: بُراگنده /bor-ā-gand-e/= پر شده، مملو، شاید پُرآگنده، بُراگنده (ر.ک: رواقی، ۱۳۹۰: ۲۷۰). بهریا /bah-r-yā/= پُر، لبریز در پنجابی، سندی = بهریل (ر.ک: مینگل، ۲۰۰۹: ۱۰۱) پار /pahipār/= پارسی میانه تورفانی = پُر کردن (ر.ک: بویس مری، ۱۳۸۶). پَرّ /parr/= بالا آمدن آب دریا، مدّ (ر.ک: جهاندا، ۱۳۹۶)

۷. کامل، تمام، همه، دست نخورده، پُر معیار، بی عیب، تندرست، دوره کامل واحد زمانی، هفته، ماه، سال، دوره شیرخواری، تعداد مشخص کامل بسیار، سیر پُرّ، جذب و خلسه کامل فضا، نهایت، تمام، نهایت، شتاب: پوره /pur-a/= کامل، تمام، در مقدار، وزن و مساحت. بلوچی، دولتی بخشان) و فارس افغانستان (ر.ک: افغانی نویسنده، ۱۳۶۹). در زبان هندی نیز به معنی تمام باشد (ر.ک: برهان قاطع، معین) پُرّ /por/= کامل، وَلِلْوَالِدَاتِ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلِينَ كَامِلِينَ (۲ = ۲۳۳) = کاملین = دو پُرّ (۱۰۹) [دو سال پر = دو سال کامل]. (ر.ک: یاحقی، ۱۳۸۹)

۸. بسندگی، کفایت، بسیار، زیاد، فراوان: بهرمار /bah-r-mār/= فراوانی، در اردو، پنجابی، سرائیکی و سندی (ر.ک: مینگل، عبدالعزیز، ۸۳). بوری /bu-r-i/= در اوستایی = زیاد (ر.ک: حسن دوست، ۹۸۵). پَرتم /partam/= در ارمنی = مجلل، باشکوه (ر.ک: آچاریان، ۴۸۸)، مالخاسیان این واژه را به معنای = فراوان، متحول، اشرافی آورده است. (م، ۴۹۱) (ر.ک:

آیوازیان، (۱۳۷۱: ۱۸۹). پُردان /por-dān/= بسیاریان، پرتجربه، آزمودن (ر.ک: گروه مؤلفین، فرهنگ فارسی تاجیکی، ۱۳۸۵). پَرز /pa-r-z/= بلوچ = بسندگی، کفایت (ر.ک: جهان‌دیده، ۱۳۹۶)، فراوان = کافی و به مقدار احتیاج (ر.ک: دهخدا)

۹. انباشته، توده، خرمن، تپه (کوت)، خاکستر، خاک و خاشاک، مزبله، پارگین، گردآورده: پُر /por/= خاکستر که آبریزگاه را هر چند روز می‌پوشانده‌اند. (بلوچی). پُراگندن = انباشتن = لَأْمَلًا جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ (۷=۱۸) = لَأْمَلًا = پُربیاگنم (۱۰). (یاحقی، ۱۳۸۹). پَرَکوت /par-ku: = انباشته و پشته خاک (سیدهاشمی، ۲۰۰۰) پَل /pal-e/= محل ریختن و انباشتن زباله و پهن (سلامی، ۱۳۸۱). فَالَهُ = انباشته هر چیز (فارسی).

۱۰. واژه پَر (پُر) خود به عنوان یک واژه دو بخشی (ریشه + پسوند نسبت)، دارای معنی کامل و مجزا از فعل است و به عنوان قید کیفیت و کمیت به اول فعل‌های ساده به عنوان پیشوند و گاه به اول فعل‌های پیشوندی به عنوان پیشوند دوم افزوده می‌شود: پُراگندن (پُر + آ + گندن)، پراکندن (پُر + آ + کندن)، پیرانجوخیدن (پُر + ان + جوخیدن)، فرخمیدن (فر + خ + میدن)، فراموشیدن (فر + آ + موشیدن)، فرخستیدن (فر + خ + ستیدن)، فرغانیدن (فر + غا + نیدن). در توضیحات علاوه بر لفظ به مناسبات مردم شناسانه (آداب و رسوم و فرهنگ عامه) برای بیان معنی و مفهوم مصدرهای پیشوندی پرداخته شده است.

پَر /par/ و شکل‌های تغییر یافته آن «فر /far/»، «پَل» (پَل) و «فل» به عنوان پیشوند برسر فعل‌های ساده و پیشوندی زبان فارسی و همچنین بلوچی و دیگر زبان‌های ایرانی از نظر ظاهری، بدون توجه و شناخت شکل‌گیری ساخت ظاهر ریشه‌ها و مصدرها و معنا و تحولات معنایی (حقیقی و مجازی) به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

الف: پیشوند تاریخی پَر /por/par/ چسبیده و ممزوج به ریشه فعلی، که اکثریت قریب به اتفاق صاحب نظران در بخش زبان فارسی تاریخی، آنها را از فعل ساده تفکیک‌ناپذیر می‌دانند و با تسامح این مصدرهای پیشوندی را مصدر ساده به حساب می‌آورند:

مصدرهای پیشوندی متداول

۱. پَرگندن /par-(por)-gan-dan/ = (فرگندن)، مصدر ساده آن گندن /gan-dan/ = و ریشه

ضعیف آن: گه /geh/gah/ است که از آن مصدر بلوچی گهتن /gah-ten/= پوسیدن و دور انداختنی شدن و گهتن /geh-ten/= بچه انداختن، سقط جنین. و مصدر فارسی گهتن /geh-ten/ (فرضی)، گیهتن (گیختن)= دور انداختن، بر زمین ریختن، انباشتن است، که با پیشوند نفی از آن انگیختن= برپا کردن، تحریک و ترغیب برای حرکت کردن، گیختن به بیختن (بیزیدن)، ویختن (آویختن) نیز تغییر یافته است.

ریشه /gah/ به گهند /gah-and/ (گند، گندیدن) و در بلوچی گندل /gand-al/= هر چیز دارای جوف همچون لحاف و پالان را از اشیاء دور انداختنی انباشتن، گهاند /gah-ānd/: (بلوچی) اشکبه و روده حیوانات و انسان که محل انباشتن غذا و مدفوع است. قزآگند (قوزه آگند)= جامه ای دو لایه که از قوزه پنبه یا ابریشم آگنده می‌کنند تا در زمستان یا در جنگ پوشند. (ر.ک: گروه مؤلفین، فرهنگ فارسی تاجیکی، ۱۳۸۵)

(ر.ک = فهرست موضوعی = ۶، ۷، ۸، ۹) (ر.ک = پراکندن)

۲. پراگندن /par(-por)-?ā-gan-dan/= گندن ریشه ساده، آگندن (هاگندن) مصدر پیشوندی اول و پراگندن مصدر پیشوندی دوم است. پیشوند آ (ها)= معنی تأکید و تحسین و پیشوند پر /par(-por)/ معنی نهایت و کمال (مبالغه را به آن افزوده است. پراگندن= انباشتن. لأملائنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ (۳۸:۸۵)= لأملائنَّ پُرَّ بیاگنم (۱۰) پرسازم (۱۰۳)، پرکنم (۱)، ترجمه قرآن شفقشی (یاحقی، ۱۳۸۹: ۲۵۵). (ر.ک= فهرست موضوعی = ۶، ۷، ۸، ۹). (ر.ک= پراگندن)

۳. پراگندن /par(por)-kan-dan/= (ر.ک: یاحقی، ۱۳۸۹: ۳۹۰) مصدر ساده آن کندن و ریشه و ماده مضارع آن کن /kan/ است. ریشه باستانی و ضعیف آن = ک /ka/ در مصدر کدن /ka-dan/= کردن، ساختن، انجام دادن در فارسی دری افغانستان (افغانی نویس، ۱۳۶۹) و ک - /ko/ در مصدر بلوچی کتن /ko-ten/= کردن، ساختن و انجام دادن. ک /ka/ به که /kah/ کهتن /kah-ten/ (کستن، شکستن) در فارسی و کُ - /ko/ به کُ /koh/ کُهتن /koh-ten/ = کندن و جدا کردن (بلوچی) نیز تقویت شده است. ریشه به دو صورت: کن /ko-n/ به عنوان ماده مضارع در فارسی و کن /ka-n/= ماده مضارع در بلوچی تقویت شده است. در فارسی از ریشه کن /ka-n/ مصدر کندن /kan-dan/= شکستن و جدا کردن بخشی از چیزی، کندن زمین و در آوردن خاک آن معنی غالب است. که با افزوده شدن پیشوند پر

/por/par/ به معنی کامل و تا آخر کردن و جدا کردن یا خالی کردن است. فلاکن (فلاخن) تغییر یافته پراکن = قلعه کوب، منجیق، زبرکند (ظفرقند) = قند و نبات که نیاز به شکستن دارد. (ر.ک: فهرست موضوعی، ۷، ۸). (ر.ک: پراکندن)

۴. پراکندن /par(por)-kan-dan/: مصدر ساده آن = کندن، مصدر پیشوندی آن = آکندن (هاکندن) = بسیار، خیلی کندن و جدا کردن و خالی کردن.. که با پیشوند پَر /par(por)/ = مصدر پیشوندی دوم پراکندن ساخته شده است، به معنی کامل و تمام کندن است. (ر.ک: فهرست موضوعی ۷، ۸) (ر.ک: پراکندن).

۵. پردختن /par (por)-dax-tan/: پردازیدن، (اسدی طوسی) (گلستان ۲۵/۸۹، بوستان ۲۸۹۰)، (به نقل از خلیلی، ۱۳۷۳: ۶۹۵) ۱- ریشه ساده دختن که شکل‌های دیگر آن در بلوچی: دزتن daz-ten، دجتن، دشتن که از آن‌ها دزن = نیش خورده، دجک = جوجه تیغی، دشنه = گونه‌ای خنجر با نیش تیز (فارسی)، دگ /dag/ که به ذغ (ذغال) در فارسی نیز در آمده است. ۲- شکل تقویت شده آن: داخ (داختن، پرداختن) = به داگ (داغ)، داش = تنورگرم، داس: ابزاری دارای دندان‌ها و نیش. ۳- پردختن: بسیار و چندین بار گرم کردن و کوبیدن و آبدیده کردن فولاد؛ و صیقلی کردن و شکل دادن فلزات همچون آهن و مس. آدخ = خوب و نیکو، نغز، مترادف دَخ /dax/، ناصر خسرو گوید: > اگر به شهرستان علم اندر بگیری خانه‌ای / روز خود امروز و فردا آدخ و میمون کنی <. (تتوی، ۱۳۸۶). دَخ /dax/ = خوب و نیکو، سوزنی گوید = ز بخت باد همه کار دوستان تو دَخ. نزاری گوید: همچو امواج بحر لشکرشان / متعاقب همی رسد دَخ دَخ. شاکری بخاری گوید: گردن من عشق کرد نرم از دوخ و دَخ. و نیز آن تیر که آتشبازان در هوا سر دهند و هوایی گویند (تتوی، ۱۳۸۶) (ر.ک: فهرست موضوعی ۷، ۸).

۶. فرسودن /far (for)-su-dan/: فرسادن، فرساییدن (روض الجنان، ج ۱۱-۱۳۲۱/۸)، (به نقل از حسن دوست، ۱۳۹۳: ۲۰۱۳) ۱ - سودن: (= ساییدن)، سادَن (= ساده = ساییده و هموار شده)، (سیده) /sid-a/ = صاف و هموار، راست (بلوچی)، سودن = ساییدن. ۲- آسودن: بیش‌تر از حد معمول ساییده شدن و مجروح شدن سُم حیوانات و پای انسان از راه رفتن، افتادن و زمین‌گیر شدن (ر.ک: فهرست موضوعی ۶، ۷، ۸).

۷. پرستیدن /par (por)-sat-i-dan/: پرستودن (ر.ک: حسن دوست، ۱۳۹۳: ۱۶۹۳) -۱
 ریشه ساده آن ستیدن (ستودن): به نشان تعظیم و تکریم و اظهار اطاعت و بندگی، ۲- بدن
 و یا اعضای از بدن را به زمین نزدیک کردن، خم کردن کمر، حالت رکوع، گردن کج کردن
 که معادل نویدن (نییدن) در نیایش و نمیدن (نمادن) در نماز، که فقط حالت خاص خم
 شدن به جلو برای ادای احترام و اطاعت در عبادات ادیان است. ۳- با افزوده شدن پیشوند
 تأکید و تشدید قید و صفت خو $\bar{x}wa$ به خوستیدن (خستیدن و خوستودن) = به گناه یا
 امری اقرار و اعتراف کردن و برای طلب عفو و گذشت کردن و کمر خم کردن. ۴-
 پرستیدن: کاملاً و به تمام بدن را دراز کش کردن، همچون بودائیان که در مقابل بارگاه و
 معبد بر زمین دراز کشند. یا مسلمانان که پنج عضو (پیشانی، بینی، دست‌ها، زانو و پنجه پاها
 را بر زمین می‌گذارند (ر.ک: فهرست موضوعی ۷، ۸).

۸. فرمودن /far (for)-mu-dan/: فرماییدن: (ر.ک: ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۲۱) فرمودن: پهلوی
 اشکانی ترفانی: farmadan، فارسی میانه زردشتی: fra-mu-dan (ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۲۱).
 مصدر ساده آن = مودن = ظریف و نازک ساختن هر چیز که نیاز به مهارت و نازک کاری و
 دقت داشته باشد. سنجیدن و اندازه گرفتن، مرتب و منظم کردن، در مقابل نمودن = از هم
 باز کردن و از نظم و ترتیب خارج کردن، از جا و ظرف خاص درآوردن برای نشان دادن.
 مودن = در مصدرهای دیگر = پیمودن = با گام زدن طول و مساحت را اندازه گرفتن،
 مساحتی کردن. خمودن (خمیدن) = با دقت شکل‌های ظریف و دارای انحنا و تاب زیبایی
 خلق کردن. در واژه‌هایی که از مو (mu) و تغییر یافته‌های آن ساخته شده‌اند، ظرافت و
 نازکی صفت اصلی است. مویه، مودگ /mu:d-ag/ (در بلوچی) = تصنیف موزون و خوش
 آهنگ که در ماتم خوانده می‌شود. با افزوده شدن پیشوند تأکید و تحسین، به هامودن
 (آمودن) = با اندازه گیری دقیق‌تر از و میزان کردن. آمود = چوبی که دو کفه ترازوهای
 قدیمی به دو سر آن آویخته باشند. فرمودن = با دقت و به اندازه تنظیم و تنسيق امور،
 مدیریت آگاهانه و دقیق کارها، مودن (= موده = ظریف و نازک پرداخت شده، مود /mud/
 (بلوچی) = موی (تار موی). (ر.ک: فهرست موضوعی ۵، ۷، ۸).

۹. فرماییدن /far (for)-mā-yi-dan/: پرماییدن، پرماسیدن، پرماشیدن: (ر.ک: ابوالقاسمی،

۱۳۷۵: ۲۱): ← پرماییدن، فرماییدن: ← پرماییدن. (ر.ک فهرست موضوعی = ۵، ۷، ۸).

مصدرهای پیشوندی مهجور

۱. پرتافتن (پرتابیدن): (ناصرخسرو، دیوان: ۳) ۱- تاب (تابه)، تاو (تاوه)، تاپ (آپتاپ) = آفتاب در بلوچی). شتاپ (شتاف، شتافتن): گرمی، حرارت، که شکل ضعیف‌تر آن تب، تپ (بلوچی) و تو (= تب) است. ۲- تاب: تندی، تیزی، سرعت که با پیشوند تأکید و تشدید قید به شتاب تقویت شده است. پرتافتن = < مَرّ برکه پرتافته می‌ری؟ > = مرا به که واگذار می‌کنی، رهامی‌کنی و می‌روی؟ (گوش تاجیکی). پرتابیان = تیراندازان (ر.ک: خلیلی، ۱۳۷۳: ۶۹) (ر.ک: فهرست موضوعی ۷ و ۸).

۲. فرموشیدن /far (for)-muš-i-dan/: پرموسیدن، فرمشتن، پرمالیدن: فرموشیدن: ریشه ساده آن موشیدن = مُشتن /moš-tan/: مالیدن، ساییدن، تراشیدن و زدودن برجستگی‌ها و پر کردن گودی‌ها و صاف و یک دست کردن. فرسایش بنا، دیوار و حلقه خاگریز دور دهانه قنات یا سیل بردگی و یا تخریب عمدی که در گذشته از عملیات جنگی در محاصره شهرهای دارای قلعه و بارو = پر کردن حلقه چاه‌های قنات‌ها بوده است و ریختن خاک‌های محافظ گرداگرد دهانه قنات که در بلوچی صفت خاموش به کار می‌برند. فرموشیدن = موشیدن، خموشیدن، فرموشیدن: به طور کامل صاف و هموار و بی‌نشان کردن بناها و خاکریزهای قنات‌ها و چاه‌ها. (ر.ک: فهرست موضوعی ۷، ۸).

۳. فراموشیدن /far(for)-muš-i-dan/: ریشه ساده آن موشیدن (مُشتن /moš-tan/، که با افزوده شدن پیشوند تأکید و تحسین، آموشیدن (هاموشیدن، خاموشیدن) شده و با افزوده شدن پر /par(por)/ = به عنوان پیشوند دوم = پراموشیدن (پراموشیدن، پرخاموشیدن) بدل شده و به معنی کامل و تمام، نهایت ممکن صاف و هموار شدن و اثری از آن باقی نماندن تقویت شده است. (ر.ک: فهرست موضوعی ۷، ۸) (ر.ک: فرموشیدن)

۴. فرمشتن /far (for)-maš-tan/: فرموشیدن، پرموسیدن: فرمشتن. (ر.ک: فرموشیدن). (ر.ک: فهرست موضوعی ۷، ۸).

۵. پرویختن /par (por)-wix-tan/: پرویزیدن، پرویزیدن، پروآویختن: (ر.ک: راحة الصدور:

۳۰۲. به نقل از حسن دوست، ۱۳۹۳: ۶۸۰-۶۷۹) پرویختن /par-wix-tan/ : مصدر ساده آن: ویختن = انداختن، بر زمین پاشیدن، غربال کردن، الک کردن، ریشه آن ویخ wix، در ایرانی باستان pari-vaiēa- از ریشه vaika = بیختن، الک کردن (ر.ک: همان، ۱۳۹۳: ۶۸۰-۶۷۹).

ساخت‌های دیگر آن بیخ (بیختن)، بیز (بیزیدن)، ویز (پرویزیدن). اما در بلوچی ساخت باستانی آن = گیج (گهتن /geh-ten/) = بر زمین پاشیدن، انباشتن، غربال کردن و همچنین پاشیدن خاک و کود در زمین کشاورزی، بچه انداختن حیوانات (ناقص زاییدن)، بر زمین انداختن لحاف و بستر خواب و سفره. در فارسی = گیز (گیختن) در انگیز (انگیختن) با افزوده شدن پیشوند منفی ساز (آن)، ویخ (ویختن) در مصدر پیشوندی = آویز (آویختن) از همین ریشه است. (ر.ک: فهرست موضوعی ۵، ۷، ۸).

مصدرهای پیشوندی متروک

۱. پرتمیدن /par(por)-tam-i-dan/ (ر.ک: افشار، ۱۳۹۶: ۱۴۷)، ۱- تمیدن: (تُنیدن، تَمیدن) = فروریختن و آوار شدن بنا و یا افتادن هر چیزی بر زمین و شکل گنبدی و تپه و پشته پیدا کردن است. ۲- پرتمیدن: کامل و تمام فروریختن و کپه و تپه شدن بنا، پرتمیدن = ۱- ورم کردن، آماس کردن (ر.ک: شایان، ۱۳۹۶: ۱۴۷)، (دهخدا) ۲- شکسته زبان سخن گفتن، لکنت و گرفتن زبان، تُمبک [تُنَبک]، تمبیدن = افتادن، خراب شدن، آوار شدن، تنب = /tanb-a/ = ویرانه خانه (بلوچی). تم = آفتی که در چشم پیدا شود، آب مروارید (ر.ک: هخدا) [که در اصل تنب /tanb/ بوده است.] (ر.ک: فهرست موضوعی ۷، ۸).

۲. پرانجوخیدن: /par(por)-an-jux-i-dan/ (ر.ک: یاحقی، ۱۳۸۵: ۱۷۹۴)، ۱- جوخیدن: چین و شکن برداشتن چهره و اندام (برهان قاطع) ۲- همجوخیدن، هنجوخیدن، انجوخیدن: با افزوده شدن پیشوند تأکید و تشدید قید فعل: بیشتر از حد معمول چین و شکن برداشتن چهره و اندام ۳- پرانجوخیدن: کاملاً چین و شکن برداشتن چهره و صورت. پرانجوخیدن: جوخیدن = یَصِدُونَ = إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ یَصِدُونَ (۴۳ = ۵۷) = می جوخیدند (۱) = می خروشدند (۳). (ر.ک: یاحقی، ۱۳۸۵: ۱۷۹۴)، پُرانجوخ /pur - an - jukh/ : پُرچین، کنایه از پرخاش > شدم پیر بدین سان و تو هم خود نه جوانی / مرا سینه پرانجوخ و تو چون چفته کمانی <

(رودکی)، (ر.ک: گروه مؤلفین، فرهنگ فارسی تاجیکی، ۱۳۸۵)، انجوغیدن: بر هم کشیدن پوست روی و اندام (ر.ک: برهان قاطع)، آنجختن = چین دار بودن و یا چین دار شدن ابرو و شکم (نفیسی). به نقل از (ر.ک: حسن دوست، ۱۳۹۳: ۲۸۴) (ر.ک: فهرست موضوعی ۷، ۸).

۳. پرکاسیدن: /par (por)-kās-i-dan/: زندانی کردن (ر.ک: فرهنگ سغدی قریب، ۱۳۸۳)
 ۱- کاسیدن: در جا و ظرف خاص قرار دادن چیزی. ۲- کاس: جا و مکان که به قاز (قازان)، قز (قروین)، غاز (غز = غزنین)، گاس، گاه، جاه، جای نیز تغییر یافته است. ۳- کاسیدن: در ظرف، محدوده مکانی قرار دادن، محدود و زندانی کردن. پرکاس (پرکاش) = در سغدی = بند، زندان، خندق، سنگر (ر.ک: قریب، ۱۳۸۳: ۲۸۷)، پرگاژ = پارتی (پهلوی اشکانی تورفانی) = زندانی کردن، دستگیر کردن (ر.ک: مری بویس، ۱۳۸۶، ص ۱۱۷) (ر.ک: فهرست موضوعی ۵).

۴. فرسختن /far (for)-sax-tan/: فرسنگیدن، فرسنجیدن (دهخدا) ۱- سختن (ساختن)، اشیاء و دست ساخت‌های فلزی یا چوبی که نیاز به اندازه گیری ابعاد و قرینه‌سازی دقیق و ظرافت نیاز دارد، ضرب کردن (فلزات) و تراشیدن (چوب و سنگ). ۲- سَهت (در بلوچی): زیورآلات طلا و نقره که نیاز به ظریف کاری دارد. سَهتی: نام زنان به معنی آراسته به زیورآلات (ر.ک: دولتی بخشان). ۳- فرسختن: بسیار و کامل ظریف کاری کردن و با سنجیدن و اندازه‌گیری کردن دقیق کار کردن. فرسخ و فرسنگ به معنی مسافت دقیق و حساب شده که مقیاس و معیار مسافت راه است (ر.ک: فهرست موضوعی ۷، ۸).

۵. فرخمیدن /far (for)-xa-mi-dan/: فلخمیدن (ر.ک: افشار، ۱۳۹۶: ۲۸۱) ریشه ساده آن = میدن (مودن، فرمودن، نمودن، آمودن، پیمودن، آزمودن، ماییدن (مادن)، نمادن، نمایش، پیمایش، آزمایش). با افزوده شدن پیشوند تأکید و تشدید قید و صفت: خمیدن = با دقت و حساسیت پنبه و پشم را زدن و حلاجی کردن؛ و پنبه دانه را از پنبه جدا کردن و رشته‌های در هم تنیده و گوریده را از هم باز کردن ۱- فرخمیدن: به نحو کامل و دقیق پنبه و پشم را حلاجی و یک‌دست کردن میدن (= میده = آرد بسیار خرد و دوبار الک شده، میدان = پهنه ای که سنگلاخ نباشد و ماسه و خاک نرم (انباشته)، مید (بلوچی): تار موی سر که ظریف و باریک پرداخت شده (ر.ک: فهرست موضوعی ۵، ۷، ۸).

۶. فرجامیدن /far (for)-jām-i-dan/: فرگامیدن، پرگامیدن (ر.ک: حسن دوست، ۱۳۹۳:

۱۶۹۳)، (ر.ک: افشار، ۱۳۹۶: ۲۷۶) ریشه ساده آن گام (جام) = گامیدن = قدم برداشتن و برای انجام کاری رهسپار شدن ۱- هنجام (انجام، انجامیدن) = زودتر از وقت مقرر کاری را آغاز کردن و به پایان رساندن. ۲- فرگامیدن (فرجامیدن) = کاری را کاملاً به نحو احسن و در زمان مقرر به پایان رساندن و راه و مسیر مشخصی را طی کردن ناتل خانلری شکل باستانی گام را /gā- ma آورده است. (ر.ک: ناتل خانلری، ۱۳۶۶: ۷، جلد ۳) [گام: در جای خود نبودن، از محل استقرار یا خواب حرکت کردن. ر. ک: گندن، پراگندن، پرگندن] (ر.ک: فهرست موضوعی ۷، ۸).

۷. فرگردن /far (for)-γar-dan/: خیس کردن، تر کردن، پرگردن، فرگردن، پرگاردن، پرگاریدن (به نقل از حسن دوست، ۱۳۹۳: ۲۰۱۶) ۱ - غر (گر) + دن: در بلوچی = حفرة عمیق و گود در دل کوه و سنگ که به گار (غار) هم تقویت شده است که غار (کهف) گارات = گارات بوتن = غارت شدن، نابود و بی اثر شدن (دولتی بخشان) غارت (= نیست و نابود کردن، اثری باقی نگذاشتن همه چیز را ربودن و بردن). بلوچی = گارات، غارت کردن = نیست و نابود کردن، گاربتن = مفقود الأثر و بی نشان شدن به تمام ربوده شدن و چیزی باقی نماندن (ر.ک: دولتی بخشان). ۲- فرگردن: کاملاً در حفرة، غار یا چاه و استخر آب و دریا فرو رفتن و غایب شدن، غرق شدن (ر.ک: فهرست موضوعی ۷).

۸. فرخوستیدن /far (for)-xwa-st-i-dan/: فرخوستدن، فرخوستن، فرحستن (ر.ک: گروه مولفین، فرهنگ فارسی تاجیکی، ۱۳۸۵) ۱- ریشه ساده آن: ستیدن (ستودن)، با پیشوند تأکید و تشدید قید و صفت به خوستیدن (خوستودن)، خستیدن (خستودن) هم در آمده است (ر.ک: پرستیدن) (ر.ک: فهرست موضوعی ۷، ۸).

۹. فرسیستن /far (for)-si-s-tan/: (مصادر اللغة ۳/۳۳۴) (به نقل از حسن دوست: ۱۷۹۸) ۱- ریشه ساده آن سیستن si - s - tan و فارسی میانه آن سهیستن saḥ - i - s - tan = ظاهر شدن، به نظر رسیدن (ر.ک: همان: ۱۷۹۸). ریشه آن سی si = در سیستان: سرزمینی هموار و بی مانع که هر چیز از دور نمایان باشد. ساخت منفی آن سینا: say-nā: دشت ناهموار. ۲- سینه: برآمدگی جلوی قفسه سینه. شکل دیگر آن سه saḥ = سهل: دشت گشاد و غیر هموار، سرو سهی: سرو راست قامت، سهی قد = دارای اندام و قد کشیده و راست. ۳- سیستن (سهستن):

در دشت هموار و مسطح، همه چیز از دور دیده شدن و به نظر رسیدن ۴- فرسیستن: کاملاً روشن و واضح از دور دیده شدن (ر.ک: فهرست موضوعی ۷، ۸).

۱۰. فرگستن/far (for)-gas-tan/: متلاشی شدن، فرسودن (ر.ک: حسن دوست، بهمن سرکاراتی، ۱۳۸۳: ۲۶۲) فرگستن: ریشه ساده آن گستن gas - tan. گزیدن، جویدن و پاره پاره کردن است که در بلوچی نیز gas - tan به همین معنی کاربرد دارد. شکل دیگر آن در فارسی گشتن gaš-tan، گزیدن است. (ر.ک: حسن دوست، ۱۳۹۳: ۲۴۱۷). حسن دوست معنی فرگستن را متلاشی شدن، فرسودن آورده است. (ر.ک: حسن دوست، بهمن سرکاراتی، ۱۳۸۳: ۲۶۲). اما این معنی مجازی است که متلاشی شدن و فرسودن نتیجه گزیدن، دندان زدن و پاره پاره کردن و از هم دریدن است. فرگستن: به طور کامل و همه یک چیز گزیده و پاره پاره شدن و از هم متلاشی شدن است. (ر.ک: فهرست موضوعی ۷، ۸).

۱۱. پرماسیدن/par (por)-mās-i-dan/: پرماشیدن، پرماییدن، پرماییدن: (ر.ک: حسن دوست، ۱۳۹۳: ۶۶۶) پرماسیدن: ریشه ساده آن ماسیدن است. در فارسی دری افغانستان = ماستن mās-tan خواستن (ر.ک: فکرت، ۱۳۷۶: ۴۰). دهخدا ماساندن را: ۱ - منعقد کردن ۲ - شیر را ماست کردن ۳ - در تداول، کاری را سر و صورت دادن و به انجام رسانیدن که امید سر گرفتن آن نیست؛ فیصله دادن و یکسره کردن. این معامله را من ماساندم. ۴ - با تسامحی مدلل کردن. با حالتی نا بسامان قبولاندن، حرف خود را ماساندن (ر.ک: دهخدا، لغت‌نامه). ماس (ماسیدن) و ماش (ماشیدن)، ریشه فعلی تقویت شده از مَش و مُش (مَشتن) = مالیدن و صاف و هموار کردن است. در فارسی مُشت و مال (مَشتن و مالیدن) مترادف هم به کار رفته‌اند. مَش در عربی با افزودن پیشوند و پسوند به لمس (لامسه)، مسح (مس + ه) و معرب شده است. معنی شماره ۳ و ۴ لغت‌نامه دهخدا نیز کاری را به لطایف‌الحیل به کسی قبولاندن و مالیدن (تحمیل کردن) است. (ر.ک: فهرست موضوعی ۷، ۸).

۱۲. پرماشیدن/par(por)-māš-i-dan/: پرماسیدن، پرماییدن، پرماییدن: (ر.ک: خلیلی، ۱۳۷۳: ۷۰۵) پرماشتن: ۱- به طور کامل سطح و پوسته چیزی را مالیدن، لمس کردن، یا به چیزی آغشته کردن. ۲- پَر در معنی پیرامون، سطح بیرونی نیز مناسب این معنی است، سطح و پیرامون و سطح بیرونی چیزی را دست کشیدن ماشتن (بلوچی) = مالیدن، گلماشتن

= در گل غلتیدن. (ر.ک: فهرست موضوعی ۷، ۸).

۱۳. پرماییدن/par(por)-mā-hi-dan: پرماییدن، فرماییدن، پرماسیدن، پرماشیدن: (ر.ک: دهخدا)، (ر.ک: حسن دوست، ۱۳۹۳: ۶۶۶) پرماییدن: ریشه ساده ماهیدن، در بلوچی: ماهتن *māh - ten* مایتن *māy - ten*: تراشیدن، صیقلی دادن، صاف و گرد کردن مهره های سنگی و چوبی، سوراخ کردن و به متناسب به اندازه و رنگ به رشته کشیدن است. ماهه *māh-a* = افزاری باشد مر درودگران و حکاکان را که بدان چوب و جواهر را سوراخ کنند و به تازی مثقب خوانند (جهانگیری: ۵۰۹/۱). (به نقل از حسن دوست، ۱۳۹۳: ۲۵۸۱) دهخدا = پرمه آورده است (دهخدا، لغت نامه)، در بلوچی با افزودن پیشوند تأکید و تشدید قید و صفت، کماهتن (کمایتن، کماتن) = ساییدن، پرداخت کردن و سفتن و به رشته کشیدن مهره است؛ و در فارسی = خماییدن/ka-māh-ten/ (خ + ماه + ی + دن) = تراشیدن و صیقلی دادن سنگ‌ها و ساختن نگین و مهره. دهخدا = خماهن (خماهان) = نوعی سنگ معدنی سخت و تیره رنگ که از آن نگین و اشیای تزئینی می ساختند. (ر.ک: فهرست موضوعی ۷، ۸).

۱۴. پرماییدن/par(por)-mā-yi-dan: فرماییدن، پرماییدن، پرماسیدن، پرماشیدن: (ر.ک: حسن دوست، ۱۳۹۳: ۶۶۸-۶۶۷): ← پرماییدن، فرمودن، فرخمیدن. فرماییدن. (ر.ک: فهرست موضوعی ۷، ۸).

۱۵. پرموسیدن/par (por)-mus-i-dan: فرموشیدن، فرمشتن: (افشار، ۱۳۹۶: ۱۵۰) پرموسیدن: «... ترس کار و پرموسیده [در متن = برموسیده] بود بینایی‌های ایشان، بیرون می آیند از گورها گویی کایشان ملخ پراکنده‌اند». (قرآن پارس: ۱۳/۳۰۳). [در متن برموسیده] «واز نشانه‌های توست که تو می بینی زمین را پرموسیده» (ترجمه خاشعه) (قرآن پارس، ۲/۲۴۳). ترسیدن، پروا کردن، بیم کردن، به وحشت افتادن، گریختن. تفضلی: ایرانی باستان = *pari - mūsa* از *pari* (پیشوند) و *musa* (ساده آغازی) از ریشه *mū - mav* = دور شدن، راندن، ترسیدن، وحشت کردن. (tafazolli. AC.IR.25/1985 S53) (ر.ک: حسن دوست، ۱۳۹۳: ۶۶۸-۶۶۷). هنینگ، گیلین، بويس و دورکین میسترست نیز از پارتی *parmūsan* = ترسیدن *parmāw* = ترس، وحشت ... (ر.ک: حسن دوست: ۶۶۸-۶۶۷). موش (خموش، فرموش) تقویت شده مش و مُس است، در بلوچی: لموستن (ل + موس + تن) = قطعه‌ای

از مواد خشک خوراکی را بین زبان و کام بالا مالیدن و خرد کردن و همراه آب دهان قورت دادن است. با ملاحظه معانی ترسیدن، به وحشت افتادن قابل ذکر است که متن مترجم قرآن پارس (۱۳/۳۰۳) پرموسیده را در توضیح حالت چشمان آدم‌های ترسیده و وحشت کرده آورده است، نه دقیقاً = ترسیدن و وحشت کردن. لذا چشمان پرموسیده = چشمانی که از ترس سیاهی آن برگشته و سفید و یک دست شده‌اند، به سیاق چاهی که طمس (مُطَمَّس) شده = پر شده و صاف شده و تاریکی دهانه چاه دیده نمی‌شود. پرموسیدن = به طور کامل پر کردن، صاف و هموار کردن و اثر و نشانی باقی نگذاشتن. در بلوچی برای دهانه چاه و قنات پر شده بر اثر فرسودگی یا سیلاب را خاموش شدن به کار می‌برند. (ر.ک: فهرست موضوعی ۷، ۸).

۱۶. پرمختن/par (por)-max-tan: پرمخیدن (ر.ک: خلیلی، ۱۳۷۳: ۷۰۷) پرمختن. (ر.ک: پرمخیدن). (ر.ک: فهرست موضوعی ۷، ۸).

۱۷. پرمخیدن/par (por)-max-i-dan: پرمختن: (دهخدا)، (شایان، ۱۳۹۶: ۱۵۰) پرمخیدن: ۱ - نافرمان شدن یا نافرمانی کردن ۲ - عاق شدن یا عاق کردن «بُد او را یکی پرمخیده پسر / ز بهر جهان بر پدر کینه ور» (ابوشکور بلخی / جهانگیری / دهخدا) «مخالف و خود رأی را گویند و فرزندی را نیز گفته‌اند که عاق و عاصی پدر و مادر باشد» (برهان قاطع: ۸۸ - ۳۸۷) (شایان، ۱۳۹۶: ۱۵۰) مصدر ساده آن مخیدن (مختن) و ریشه آن مخ max است، که در مهیدن = پَرْمَه (پرمه) = وسیله سوراخ کردن، متقب، مته به معنی مُشتن (= مالیدن) = صاف و هموار کردن، مالیدن. دهخدا: جنبیدن، خزیدن، حرکت کردن (ر.ک: دهخدا، لغت نامه) مخیدن: خزیدن، لغزیدن، جنبیدن و حرکت کردن «دانش آموز و چو نادان ز پَس میر مَمَخ! / تا چو دانا شوی آنگه دگران در تو مخند» (ناصر خسرو: ۴۰۳ / ۱۱). در مخیدن = خزیدن. مخنده = جنبنده و خزنده را گویند که مراد حشرات الارض باشد (ر.ک: برهان قاطع) (ر.ک: حسن دوست، ۱۳۹۳: ۲۵۸۷). مصدر ساده مختن mox-tan/max-tan دقیقاً تغییر یافته مُشتن = مالیدن و صاف و هموار کردن است. در جوهان مُشتن/jōhān-moš-ten: خرمن کوفتن یا گرداندن خرمن با چهار پایان و دانه و کاه را جدا کردن. دست موش = با دست مالیدن و خرد و نرم کردن. کون موش: بر زمین نشستن و بر نشیمنگاه خزیدن. مختن:

یکی دیگر از معانی آن در مقام انکار و مخالفت در انجام کاری و رفتن به جایی، بر زمین نشستن و همراهی نکردن، تن به زمین زدن و بازایستادن، نافرمانی و سرکشی است، در بلوچی = کون ان دگار جتن: کون بر زمین زدن، کون موش = نهایت سرکشی، نافرمانی، انکار و مخالفت در کاری. پرمخیدن = نهایت انکار، سرکشی و ناسازگاری که معنی مجازی و مستلزم آن عاق کردن و عاق شدن است. (ر.ک: فهرست موضوعی ۷، ۸).

۱۸. فرهختن /far (for)-hax-tan/: فرهنگیدن، فرهنگیدن: (ر.ک: حسن دوست، ۱۳۹۳: ۲۰۳۰) فرهختن /far-hax-tan/: ۱- تأدیب نمودن، تربیت کردن ۲- آویختن (ر.ک: دهخدا) (ر.ک: برهان قاطع). «ریاضت تو به داغ ادب، فلک فرهخت / عنایت تو به شیر گرم، جهان پرورد (ر.ک: حسن دوست، ۱۳۹۳: ۲۰۳۰) مصدر ساده آن هختن /hax-tan/: هنگیدن، کشیدن، سفت کردن، مهار را کشیدن و باز داشتن. «چنانست بفرهنجم ای بد نهاد / که ناری دگر باره ایران به یاد» (فردوسی) (فرهنگ فارسی تاجیکی) که با پیشوند تأکید و تشدید صفت و قید به آهنجیدن بدل می شود. آهنجیدن = کشیدن، پوست کشیدن، شمشیر برکشیدن، کفن آهنج = کفن دزد (نقیسی) (ر.ک: حسن دوست، ۱۳۹۳: ۱۳۲). آهنجک /?āhanj-ak/ = بند تبنان که کشیدنی و محکم کردنی است (بلوچی) فرهختن: به طور کامل کشیدن و سخت کشیدن، سفت محکم کردن. هرن، هنینگ و هویشمان از درهم آمیختگی دو ریشه فرهختن و فرهیختن سخن گفته‌اند. (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۱۳۳-۱۳۲). (ر.ک: فهرست موضوعی ۷، ۸).

۱۹. پرمالیدن /par (por-māl-i-dan): ← پرمشتن، فرمشتن، فرموشیدن: (بلوچی) (سید هاشمی، ۲۰۰۰ میلادی). (ر.ک: فهرست موضوعی ۷، ۸).

۲۰. پرساختن /par (por)-sāx-ten/: کامل انجام دادن، تکمیل کردن: (ر.ک: حضوری، فارسی دری افغانستان). (ر.ک: فرسختن). (ر.ک: فهرست موضوعی ۷، ۸).

۲۱. فرغانیدن /far-γā-ni-dan/: غنودن، غنودن = به خواب رفتن: (ر.ک: یاحقی، ۱۳۸۹: ۸۷۰، ۱۵۲۶) فرغانیدن: مصدر ساده آن «نیدن» است که ریشه آن نی ni و ساخت‌های دیگر آن نو nu (= غنودن، نویدن)، در نوان، به خواب کوتاه رفتن، چرت زدن، کژ مر شدن از خواب زدگی و سستی بدن به حالت نشسته، به اطراف مایل شدن گردن و بدن. نی nay (نییدن) در نیایدن (نیایش)، که با افزوده شدن پیشوند تأکید و تشدید قید و صفت «گ» به

گنو (گنودن، غنودن) و در بلوچی با پیشوند «ک» کوناتن /kō-nā-ten/ = چرت زدن، همچنین در فارسی = آوناییدن = سینۀ = لا تأخذہ سینۀ و لا نؤم (۲ = ۲۵۵) = آوناییدن ۲۰، غنو ۵۵، غنودن ۹۴ (ر.ک: یاحقی، ۱۳۸۹: ۸۷۰). فرغانیدن = به طور کامل به خواب رفتن. (ر.ک فهرست موضوعی ۷، ۸).

ب: پیشوندهای افزوده شده به اول فعل‌های فارسی که پیشوند و ریشه، قابل تفکیک و جایگاه لفظی و معنایی مشخص خود را دارند. پُرکردن ۱- لبریز و مملو کردن ۲- کاری را کامل انجام دادن، پرزدن، پُرگو (پرحرف)، پُرخوردن، پُرکردن (= کامل انجام دادن) در = کار نیکو کردن از پُر کردن است، پُرکار، پُردانستن (پُردان) (ر.ک: گروه مؤلفین فرهنگ فارسی تاجیکی)

ج: واژه «پر» خود در جایگاه ریشه فعلی نشسته است: پریدن /par-i-dan/، پرخیدن /par-x-i-dan/، پرچیدن /par-č-i-dan/ (= پرچین ساختن)، پرختان /parx-ā-ten/ (= پرخیدن) د: پر (فر) با توجه به شکل و ساخت ظاهری آن و چگونگی پیوند آن با واژه پس از خود به اشتباه پیشوند گرفته شده است، فرستاندن (ف + ر + ستاندن)، فروختن، پرسیدن و فرو (فرونشستن)، فراگرفتن، فرود، فراز، فرو دادن در حالی که «فرو» کوتاه شده فرود (فروز) است. و واژه به «ف» = پیشوند تأکید + رود یا راد (راز) قابل تجزیه است.

ه: پَرُو /parw/ و پره /parh/ در اول در مصدرهای پروستن، پروردن و پرهختن (پرهیختن، پرهیزیدن) خود ریشه فعل هستند و به اشتباه پیشوند گرفته می‌شوند در حالیکه پَرُو = با جابه جایی حروف از پور /pao-r/ (paw-r) و پهر /pah-r/ تغییر یافته‌اند.

پرهودن، پروردیدن، پرواسیدن، پرواییدن: فروی /farw-i/ روستایی باستانی در کویر مرکزی در منطقه خور (بیابانک) که اکنون فَرُخی می‌گویند (گوگل). همچنین فروی /farw-i/ (معرب) پوششی پشمی یا از جنس کورک که فروه الشتویه گویند، که بیشتر زمستان بر روی لباس پوشند. (گوگل) که اصل آن‌ها فوری /faw-r-i/ (fao-r-i) = بوده است.

نتیجه گیری

با مطالعه تطبیقی و مقابله ای مصدرهای پیشوندی، صدها پیشوند، ریشه و مصدر ساده در زبان

فارسی و دیگر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی که بخشی از گنج پنهان باستانی و تاریخی زبان فارسی هستند، برای معرفی مهیا و آماده می‌شوند و غفلت اهل زبان از مطالعه پیشوندهای تاریخی منجر به ساخت و تحمیل مصدرهای مرکب و مصدرهای پیشوندی دیگری بر زبان شده است، که گاه با قاعده و بافت زبان فارسی همخوانی ندارند.

واژه پر /por/par/ برخلاف نظر غالب که آن را حرف و همچون بر (برآوردن)، در (درآوردن)، فرو (فرو رفتن)، که بر سر فعل می‌آید و بر معنی آن تأثیر می‌گذارد، واژه‌ای مستقل است. که خود از دو بخش ترکیب یافته است = /pa/ = ریشه فعلی + /ar/ پسوند نسبت که ریشه تخفیف یافته را نیز تقویت کرده است = /pa/ = از په /pah/ که با افزوده شدن پسوند نسبت‌ساز به پهر /pah-r/ حصارو بارو، (پهره = فهره، فهرج، پهله، فهله، پهلو)، پَهِک /pah-k/ = بلوچی، به معنی پاک (همه، تمام) که در فارسی نیز «پاک» به معنی تمام، کامل و همه است، که به /pah/ به پا /pā/ تغییر یافته است.

پَکَا /pakk-ā/ (په + ک + ا): به طور کامل، کار کامل و بی نقص. (بلوچی، دولتی بخشان)، پهوال /pah-wāl/ چوپان، شبان، په /pah/ دام، به ویژه بز و گوسفند + وال: نگهبان و مراقب. (بلوچی، دولتی بخشان)، پهرا /pah-r-ā/ محافظت کردن، دیده بانی، کشیک، نگهبان، همچنین پهک /pah-ak/ در زبان ارمنی به معنی نگهبان و پاسبان آمده است (آچاریان، فرهنگ ریشه شناسی در پارسی: پهرگ /pah-r-ag/ پست نگهبانی در فارسی با پهره (نگهبانی، محافظت) هم ریشه است. (آیوازیان، وامواژهای ایرانی میانه غربی در زبان ارمنی). همچنین /pah/ در فعل پسوندی بلوچی: پهاز /pah-āz/، پهازتن (بلوچی) = مواظبت و مراقبت کردن متداول است (دولتی بخشان).

با ملاحظه فهرست موضوعی، تحول معنایی و تنوع و پر تعداد بودن معانی واژه پر در زبان‌های ایرانی و هندی، معنی غالب آن دربرگیرندگی، احاطه، کامل و بی نقص، همه و تمام، بی نقص و کم و کاست است، که در زبان فارسی و دیگر زبان‌های خویشاوند نیز به همین معنی است، که به عنوان قید کمال و نهایت کیفیت و کمیت و بی نقصی به اول ریشه‌های فعلی ساده به عنوان پیشوند اول (پرستیدن، فرمودن، پرگندن، پرکندن، پرتافتن، پرتمیدن، پرداختن، پرکاسیدن، فرسودن، فرسختن، فرجامیدن، فرگردن، فرسیستن، فرگشتن، پرماسیدن

منابع

کتاب‌ها

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۳) ماده‌های فعل‌های فارسی دری، تهران: انتشارات ققنوس.
- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۵) دستور تاریخی زبان فارسی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- الادیب الکریمینی، علی ابن محمد ابن سعید (۱۳۸۵) تکملة الاصناف، به کوشش علی رواقی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- آریانپور، منوچهر (۱۳۷۷) فرهنگ پیشرو آریانپور، تهران: نشر الکترونیکی و اطلاع رسانی جهان رایانه.
- افشار شایان (۱۳۹۶) بن‌نامه مصدرهای زبان فارسی، تهران: انتشارات مروارید.
- افغانی نویس، عبدالله (۱۳۹۶) لغات عامیانه فارسی افغانستان، تهران: موسسه بلخ.
- اوشیدری، جهانگیر (۱۳۷۱) دانشنامه مزدیسنا، تهران: نشر مرکز.
- آیوزیان، ماریا (۱۳۷۱) وامواژه‌های ایرانی میانه غربی در ارمنی، تهران: موسسه مطالعه و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)
- بهرامی، احسان (۱۳۶۹) فرهنگ واژه‌های اوستایی، تهران: نشر بلخ.
- بویس، مری (۱۳۸۶) فهرست واژگان ادبیات مانوی در متن‌های پارسی میانه و پارتی، ترجمه امید بهبهانی و ابولحسن تهامی، تهران: انتشارات بندش.
- پاشنگ، مصطفی (۱۳۹۳) فرهنگ پارسی پاشنگ، تهران: گروه ماژ.
- تبریزی، محمد حسین بن خلف (۱۳۷۶) برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- تنوی، عبدالرشید (۱۳۸۶) فرهنگ رشیدی، تهران: انتشارات سیمای دانش.
- جلالی نائینی، محمدرضا (۱۳۸۴) فرهنگ سنسکریت-فارسی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- جهان‌دیده، عبدالغفور (۱۳۹۶) فرهنگ بلوچی - فارسی، تهران: انتشارات معین.

تهران.

- فکرت، محمد آصف (۱۳۷۶) فارسی هروی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- قریب، بدرالزمان (۱۳۸۳) فرهنگ سغدی، تهران: فرهنگان.
- قندهاری، فیروزه (۱۳۹۰) واژه نامه خرده اوستا، تهران: نشر بینش نو.
- گروه مؤلفین (۱۳۸۵) فرهنگ فارسی تاجیکی، برگردان از سرلیک، محسن شجاعی تهران: معاصر.
- مددی، ظهراب (۱۳۹۲) واژه نامه بختیاری، اصفهان: ناشر ظهراب مددی.
- مکنزی، دیوید نیل (۱۳۷۸) فرهنگ کوچک پهلوی، میرفخرایی مهشید، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- میرفخرایی، مهشید (۱۳۹۴) بررسی دینکرد ششم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مینگل، عبدالعزیز (۲۰۰۹ میلادی). نه زبانی لغت (فرهنگ نه زبانه) اردو، فارسی، بلوچی، براهوئی، پشتو، پنجابی، سرائیکی، سندھی، انگلیسی، لاهور پاکستان: ناشر urdu – science board – org.
- ناتل خانلری، پرویز، (۱۳۶۶) تاریخ زبان فارسی، جلد ۲، تهران: نشر نو.
- هرن پاول، هوبشمان هانیریش (۱۳۹۴) فرهنگ ریشه شناسی فارسی، ترجمه و گواهای فارسی و پهلوی، جلال خالقی مطلق تهران: انتشارات مهرافروز.
- یاحقی، محمد جعفر (۱۳۸۹) فرهنگنامه قرآنی، ترجمه های قرآن های آستان قدس رضوی، مشهد: ناشر آستان قدس رضوی.
- Long worth .DAMES BENGāL. Civil service balochi English Vocabulary 16.m

مقالات:

- رضایتی کیشه خاله، محرم، دیان مهدی (۱۳۸۸) مقاله فعل های پیشوندی در آثار مشهور فارسی از آغاز تا پایان قرن پنجم، ویژه نامه فرهنگستان (دستور)، شماره ۵، صص ۲۷-۵۰.

References:

Books

- Abolghasemi, Mohsen (1994) **Articles of Dari Persian Verbs**, Tehran: Phoenix Publications.
- Abolghasemi, Mohsen (1996) **Historical grammar of Persian language**, Tehran: Organization for the Study and Compilation of University Humanities Books (position).
- Al-Adib Al-Karmini, Ali Ibn Mohammad Ibn Saeed (2006) **Completion of guilds**, by Ali Ravaghi, Tehran: Association of Cultural Works and Honors.
- Arianpour, Manouchehr (1998) **The Leading Culture of Arianpour**, Tehran: Electronic Publishing and Information of the Computer World.
- Afshar Shayan (2017) **Persian Language Sources**, Tehran: Morvarid Publications.
- Afghan writer, Abdullah (2017) **Persian slang words of Afghanistan**, Tehran: Balkh Institute.
- Oshidari, Jahangir (1992) **Mazdisna Encyclopedia**, Tehran: Markaz Publishing.
- Ayvazian, Maria (1992) **and Middle Persian Persian Words in Armenian**, Tehran: Institute for Cultural Studies and Research (Research Institute)
- Bahrami, Ehsan (1990) **Avestan Vocabulary**, Tehran: Balkh Publishing.
- Boyce, Mary (2007) **Dictionary of Manichaean Literature in Middle Persian and Parthian Texts**, translated by Omid Behbahani and Abolhassan Tahami, Tehran: Bandesh Publications.
- Pashang, Mostafa (2014) **Pashang Persian Culture**, Tehran: Maj Group.
- Tabrizi, Mohammad Hossein Ibn Khalaf (1997) **Definitive Argument, by Mohammad Moin**, Tehran: Amirkabir Publications.
- Tatavi, Abdolrashid (2007) **Farhang Rashidi**, Tehran: Simaye

Danesh Publications.

- Jalali Naeini, Mohammad Reza (2005) **Sanskrit-Persian Culture**, Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies.
- Jahandideh, Abdolghafoor (2017) **Baluchi-Persian Culture**, Tehran: Moin Publications.
- Hassan Doust, Mohammad (2004) **The Etymological Culture of Persian Language**, under the supervision of Bahman Sarkaati, Tehran: Academy of Persian Language and Literature Publishing.
- Hassan Doust, Mohammad (2010) **Comparative Culture**, Tehran, Academy of Persian Language and Literature, Tehran: Publication of Works.
- Hassan Doust, Mohammad (2014) **Etymological culture of Persian language**, Tehran: Academy of Persian Language and Literature.
- Hosseini Musa, Zahra (2007) **Dictionary of words and allusions of Shahrabak**, Kerman: Kerman Studies Foundation.
- Khalili, Kamyab (1992) **Culture of Persian Derivatives**, Tehran: Institute of Cultural Studies and Research.
- Derakhshani, Jahanshah (2003) **Kashan Encyclopedia**, Tehran: Kashan Cultural Foundation.
- Dashti, Jan Mohammad (2017) **Baluchi Labseld**, Karachi Pakistan.
- Dekhoda, Ali Akbar (2006) **Dekhoda Dictionary**, Tehran: Dekhoda Dictionary Institute.
- Dolati Bakhshan, Abdolaziz, Baluchi-Persian culture, ready for publication.
- Rezaei Bagh Bidi, Hassan (2015) **Party Grammar**, Tehran: Phoenix Publications.
- Ravaghi, Ali (2011) **Farhang Shahnameh**, Tehran: Academy of Arts.
- Sarvari, Mohammad Qasem Ibn Haji Mohammad Kashani (1341) **Majma 'al-Fars**, Volume 3, by Mohammad Dabir Siyaghi, Tehran

: Scientific.

- Salami, Abdolnabi (2002) **Farhangi Goyesh Davani**, Tehran: Publication of the works of the Academy of Persian Language and Literature.
- Seyed Hashemi, Zohorshah (2000 AD) **Seyed Ganj, Baluchi-Baluchi Culture Karachi**, Pakistan: Seyed Hashemi Academy.
- Shalchi (Akbari Shalchi) Amir Hossein (1370) **Farhang-e Gavish Khorasan Bozorg**, Tehran: Markaz Publishing
- Shambiati, Dariush (1996) **Dictionary of Shahnameh Compositions**, Tehran: Aran Publishing.
- Ghiasi Golpayegani, Javad (1999) **Golpayegan Public Culture**, Tehran: Publisher of Science and Literature.
- Farahvashi, Bahram (1975) **Biography of Ardeshir Babakan**, Tehran: Institute of Publishing and Printing, University of Tehran.
- Fekrat, Mohammad Asef (1997) **Farsi Heravi**, Mashhad: Ferdowsi University of Mashhad.
- Gharib, Badr al-Zaman (2004) **Sogdian culture**, Tehran: Farhangian.
- Kandahari, Firoozeh (2011) **Avesta Dictionary**, Tehran: New Insight Publishing.
- Authors' Group (2006) **Tajik Persian Culture**, translated from Cyrillic, Mohsen Shojaei Tehran: Contemporary.
- Madadi, Zahrab (2013) **Bakhtiari Dictionary**, Isfahan: Publisher Zahrab Madadi.
- Mackenzie, David Neal (1999) **Pahlavi Small Culture**, Mirfakhraei Mahshid, Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies.
- Mirfakhraei, Mahshid (2015) **A Survey of the Sixth Dinkard**, Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies.
- Mingle, Abdul Aziz (2009). **Nine languages (nine-language dictionary) Urdu, Persian, Baluchi, Brahui, Pashto, Punjabi, Sarai, Sindhi, English**, Lahore Pakistan: Publisher urdu - science - board - org.

- Natel Khanlari, Parviz, (1987) **History of Persian Language**, Volume 2, Tehran: New Publication.
- Horn Powell, Hobschmann Hanirish (2015) **Persian Etymological Culture, Persian and Pahlavi Translations and Evidences**, Jalal Khaleghi Motlagh Tehran: Mehrafrooz Publications.
- Yahaghi, Mohammad Jafar (2010) **Quranic Dictionary**, Translations of the Qurans of Astan Quds Razavi, Mashhad: Publisher of Quds Razavi Province.
- Long worth .DAMES BENGāL. Civil service balochi English Vocabulary 16.m
- **Articles**
- Rezaei Kisheh Khaleh, Muharram, Dian Mehdi (2009) **Article on prefix verbs in Persian prose works from the beginning to the end of the fifth century**, Special Issue of the Academy (Order), No. 5, pp. 27-50.

Semantic Interpretation and Analysis of the Current Historical Prefix *par* Based on Persian Language and Literature Texts

Abdul Aziz Dolati Bakhshan¹, Dr. Ali Mohammad Moazani²

Abstract

The verbal prefix *par* or *por* and its changed forms (*far*, *fal*) in one-prefix verbs as */parastidan/*, */farmoudan/* and two-prefix verbs as */paragandan/*, */falakhmidan/* and */forghanidan/* is among dozen prefixes added to the beginning of simple infinitives in Persian Language and other Iranian languages since the ancient Persian language and have added a special meaning to the verb, but with the passage of time and the course of the natural development of the Persian language, and more importantly, the transfer of the cultural and political center of Persian language from its origins in Khorasan and Transoxiana to the center and west of Iran (Non-Arab Iraq, Azerbaijan, and Fars), where the general people spoke in languages other than Persian, and only bilingual elite, scholars, poets and writers have learned Persian as official, educational, and literary language, many of the prefix infinitives and simple infinitives which had taken prefix have remained unknown and their application in official, literary, and historical texts has been considered sufficient. The simple infinitives as */setidan/*, */moodan/*, */gandan/*, */midan/*, */nidan/* have even been abandoned in Khorasan Searching for the historic prefix / *par* /*por*/ in the written texts of Persian language and other languages and dialects (dead and common), and even neighbor (Sanskrit language domain), and its data collection and interpretation and analysis, this term that pundits have placed in the category of (Letters) has been promoted to a compound word of the current root and the (re) suffix.

Key word: historic prefix *par* /*par-por*/, *par* as verb origin, perfection and end adverb, emphasis and exaggeration adverb, two-prefix verb, *par* semantic transformation, Persian language, Balochi language

¹. PhD Student, Department of Persian Language and Literature, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran. Ab.dolatibakhshan@gmail.com

². Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Tehran, Tehran, Iran. (Responsible author) moazzeni@ut.ac.ir